



اثبات توحید و یکپارچگی ادیان؛ هدف قرآن از واگویی تاریخ و قصص

در قرآن از ابزارها، راهکارها و راهبردهایی استفاده شده که یکی از آن‌ها بیان تاریخ و قصه است؛ در قرآن کریم، قصه و داستان هدف نبوده است، بلکه از ابزار داستان برای نتیجه‌گیری درباره وحی و رسالت و اثبات توحید و یگانگی الله و نیز اثبات یکپارچگی ادیان استفاده شده است.

در قرآن از ابزارها، راهکارها و راهبردهایی استفاده شده که یکی از آن‌ها بیان تاریخ و قصه است؛ در قرآن کریم، قصه و داستان هدف نبوده است، بلکه از ابزار داستان برای نتیجه‌گیری درباره وحی و رسالت و اثبات توحید و یگانگی الله و نیز اثبات یکپارچگی ادیان استفاده شده است.

حسن حکیم باشی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در گفت‌وگو با خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا) در پاسخ به شبهه‌ای در خصوص دلالت مقطع بودن قرآن بر نقص آن، اظهار کرد: شاید این پرسش مطرح شود که چرا قرآن قصه‌ها را کامل مطرح نمی‌کند و قصه‌ها را به اصطلاح مقطع، گزینشی و به اصطلاح بدون رعایت شیوه‌های قصه‌پردازی مطرح می‌کند.

وی افزود: اشکال دیگری در باب قصص قرآنی مطرح شده آن است که چرا قرآن قصص را قصار را مطرح کرده؛ برای نمونه می‌بینیم که قصه حضرت موسی (ع) و فرعون در چندین مورد در قرآن آمده است و هر کدام هم به شکلی و تقریباً همه این حکایت‌ها ناقص و اساساً به صورت تکراری آمده است، فلسفه تکرار چیست؟ شبهاتی در رابطه با قصه‌ها مطرح است، از جمله اینکه آیا قصه‌های قرآن واقعی است یا تخیلی؟

حکیم‌باشی در پاسخ به این پرسش که آیا قرآن از تاریخ حقیقی یا ادبیات فولکلوریک که ادبیات داستانی رایج جهان عرب یا غیره بوده استفاده کرده است؟ اظهار کرد: ما باید اساساً تعریف و ماهیت قرآن را شناسایی کنیم و فلسفه قرآن و نزول قرآن را بشناسیم و در یک اتخاذ مبنا و یک مفهوم‌سازی بنیادین عرض می‌کنیم که قرآن کتاب قصه نیست، قرآن کتاب تاریخ نیست و قرآن کتاب سرگرمی و هنر نیست که فقط برای خواننده جذاب و سرگرم کننده باشد، هیچ کدام یک از اینها نیست.

این استاد دانشگاه اضافه کرد: قرآن حتی کتاب علم نیست، یعنی خداوند علم و راهکارهایش را در این کتاب گذاشته که بشر خود بتواند استخراج و بررسی بکند، قرآن نیامده موضوعات علوم مختلف بشری مثل علوم انسانی را بیاورد و اصولش را تبیین کند، بلکه خود انسان باید برای استخراج علم تلاش کند و آن را به دست بیاورد؛ قرآن کتاب علم است، ولی نه کتاب علم به معنای مصطلح آن.

وی در خصوص ماهیت قرآن، خاطرنشان کرد: قرآن کتاب هدایت است و محتوای آن موعظه، پند، ذکر و حکمت است و هدفش هم رساندن انسان به سرمazel مقصود است. در سیر تکاملی که در پویش و سلوك فردی اجتماعی خدای متعال برایش در نظر گرفته، تمام این جملات اخیر را می‌توانیم خلاصه کنیم. قرآن آمده است تا انسان هدایت کند و او را در طی این مسیر از راهکارها و نکاتی برایش سودمند باشد، بهره‌مند سازد.

حکیم‌باشی اضافه کرد: قرآن از بسیاری فاکتورها، ابزارها، راهکارها و راهبردها استفاده کرده که یکی از آن‌ها تاریخ و قصه است. از قصه و داستان استفاده کرده برای هدف مورد نظر، نه اینکه هدف قصه باشد. قرآن از قصه‌ها وحی و رسالت و اثبات توحید و یگانگی الله و اثبات یکپارچگی ادیان را نتیجه می‌گیرد. این قبیل شیوه‌ها و این قبیل موضوعات در قرآن است.

این مدرس دانشگاه افزود: بنابراین وقتی هدف این باشد، آن وقت در مسیر این هدف تمام مشخصاتش تعیین می‌کند که بهتر است چه طور مطرح بکند و با چه ویژگی‌هایی، با چه زبانی و با چه شیوه‌ای این مشخصات تابع این هدف باشند و لذا می‌بینیم قرآن این ویژگی‌ها را دارد؛ مثلاً قصه‌هایش پرسشی، گزینشی و اجمالی است، یعنی جایی که قصه را به اجمال مطرح می‌کند و ناپیوسته است، تاکید بر نقاط مهم است؛ یعنی بعضی از بخش‌های قصه را خیلی بزرگ می‌کند و تفصیل می‌دهد.

وی اضافه کرد: قرآن قصص را در بعضی از موارد به اجمال و خیلی کوتاه و گذرا بیان می‌کند و رد می‌شود؛ یعنی به مناسبت و بهانه‌ای قصه‌ای را پیش می‌کشد و بعد آن هدف مورد نظرش را که تاملین کرد، آن قصه را رها می‌کند. در جایی دیگر، مسئله‌گرا و مسئله‌محور است؛ مسئله قصه‌هایی است که مطرح می‌کند؛ یعنی ویژگی قصه‌پردازی و روش قصه‌پردازی قرآنی همان هدف که در واقع هدایت بود.

این پژوهشگر علوم قرآن و حدیث گفت: بنابراین این‌که قرآن بیاید و داستان یک قوم مشخصی را از ابتدا بیان کند و بعد از آن گزارش دهد که چه بر سر این قوم آمده و چه سرنوشتی داشتند، اساساً مورد نظر قرآن نیست و لذا معمولاً در قرآن این ویژگی‌ها

نمی‌آید. اگر يك جایی هم بیاید، باز به مناسبتی و به‌خاطر هدفی و به‌خاطر يك نکته‌ای تربیتی هدایتی که در آن مسئله بوده، این‌ها را گفته. بنابراین چون هدف قرآن هدف خاصی بوده، شیوه قرآن هم شیوه خاص است.

وی ادامه داد: از مطالب ذکر شده این نتیجه گرفته می‌شود که قرآن از شیوه‌های مقبول مورخان، تاریخ‌نویسان، قصه‌پردازان، داستان‌سرایان، مولفان و حتی عالمانی که کتاب‌های مرجع تالیف کرده‌اند ریال تبعیت نکرده و حتی قرآن پایبند به هیچ‌يك از آن‌ها نیست و گاهی می‌بینیم از زوایای مختلفی به حکایات نگاه می‌کند و يك قصه را در جایی مطرح می‌کند و از يك زاویه و نظر يك جایی دیگر از يك زاویه دیگر.

حکیم‌باشی گفت: این ویژگی‌ها در قصه‌های قرآنی هست و آنچه قرآن به عنوان اصل مهم قبول دارد و تعدی از آن را نیز جایز نمی‌شمرد، آن است که باید زبان قصه واقعی باشد. قرآن در قصه‌گویی واقع‌گرا است و تخیل را قبول ندارد، یعنی از قصه‌های خیالی مثل قصص کلیله و دمنه و شاهنامه استفاده نمی‌کند که حتی از آن‌ها استفاده تربیتی بکند، بلکه اهدافش از بیان قصص دینی تربیتی است، ولی با استفاده از عناصر واقعی و نه تخیلی؛ قرآن حقیقت‌جو و تربیت‌محور و هدایت‌محور است و هدف آن رساندن انسان به سرمنزله مقصود در سلوک تربیتی و عبادی است که این پدیده را هدایت‌گری می‌نامیم و این ویژگی‌های که در قصه‌های قرآن وجود دارد، دلیلی بر این ادعا است.

وی در ادامه گفت: ممکن است چه مستشرق و چه در دایره و قلمرو مسلمان‌ها، یعنی آن‌ها که به اسلام باور دارند و ممکن است این اشکال در ذهنشان مطرح شود که چرا قصه‌های قرآنی با این اسلوب بیان شده است، چرا با همه قصه‌های دیگر فرق دارد و چرا شیوه‌های قصه‌گویی و داستان‌سرای را رعایت نکرده؟ که پاسخ همه این سوالات همین يك نکته است که اصلاً قرآن کتاب قصه نبوده و هدفش بیان قصه نبود که اگر می‌خواست قصه بیان کند، چه بسا بهتر از همه می‌توانست این موضوع را بیان کند.

حکیم‌باشی با ذکر مثالی افزود: داستان حضرت یوسف اولاً متمرکز هست و ثانیاً تقریباً همه پلان‌ها و پازل‌های این قصه را به طور کامل مطرح کرده، آن هم نه يك دست، بلکه در بعضی قسمت‌ها داستان پرش دارد و بعضی از بخش‌ها، داستان را مجمل بیان می‌کند و تاثیر و نتیجه داستان را نیز بیان می‌کند.

مثال دیگر داستان اصحاب کهف است که تمام این مثال‌ها و حکایات به دلیل این است که قرآن ویژگی خاصی در بیان قصه‌ها دارد. مثلاً خود قرآن می‌گوید که داستان حضرت یوسف احسن القصص است، به خاطر این‌که مجموعه و باکس تاریخی و داستانی این قصه جای جای آن نکات نهفته‌ای دارد.

وی در پایان گفت: چه بسا در خود این قصه‌سرایی، خاصیت هدایتی است؛ بعضی جاها در مقطع‌ها و پلان‌ها اثر خاصیت هدایتی تربیتی است. در خود قصه از اول تا آخر می‌شود گفت قرآن سعی داشته که از اول تا آخر قصه را به طور نسبی و کامل مطرح بکند که عرض کردم داستان یوسف و داستان اصحاب کهف چنین است.